«تعرفه وتعلم علمه وتعرف نفسك به»

شاگرد: در تعابیر اهل البیت علیهم‌السلام تعبیر «جعل» هست؛ یعنی «جعل المشمشة مشمشة».

استاد: بله؛ این خیلی مهم است. اگر آن ضوابط کلاسیک را پذیرفتیم، این تعبیرات را توجیه می‌کنیم و تاویل می‌کنیم. اما اگر کلاس را بازنویسی کردیم، این ادبیات از غربت بیرون می‌آید. دیگر مطلب کلاسیک، رهزن ذهن مخاطب این عبارت نمی‌شود. همان چیزهایی است که مکرر عرض کرده‌ام؛ همه‌ی مفاهیم، حقایق، قضایا و ... مطلقاً مسبوقیت دارند. مطلقاً به مبدأ مطلق مسبوق هستند. حتی استحاله‌ی تناقض. دو نفر اینجا نشسته بودند؛ یکی به دیگری گفت: خیالت جمع باشد، اگر خداوند متعال هم نبود، تناقض محال بود! ببینید چقدر دیدگاه تفاوت می‌کند. شما می‌گویید خیالت جمع باشد، خداوند باشد یا نباشد، تناقض محال است. تا این دیدگاه که بگویی خراب شد! این خدایی که می‌گویید چه باشد و چه نباشد، تناقض محال است، این خدا، از خیالات توست و مطمئن باش که این خدا نیست. ما از اول به تو ضمانت می‌دهیم. آن خدایی که هست، حتی استحاله‌ی تناقض هم، مسبوق به او است. این مسبوقیت، فضای دیگری می‌شود. یعنی اینطور نیست که وقتی می‌گویید خدای متعال و مبدأ مطلق، تازه بخواهید حال بخواهید با تناقض و ... به او برسید. تازه از او به استحاله‌ی تناقض رسیده‌اید. «به توصیف الصفات لا بها یوصف، به تعرف المعارف لا بها یعرف»[1]. درست برعکس است. ما همه می‌گوییم، می‌خواهیم از علم حضوری‌ای که معلول به نفس خودش دارد، به علم حضوری به خالق پی ببریم. وقتی فضا خیلی اوج می‌گیرد، اینطور می‌گوییم. آن حدیث تحف العقول می‌گفت بر عکس است. چون علم به او دارید، علم حضوری به نفس دارید. ببینید چقدر فرق می‌کند. «تعرفه وتعلم علمه وتعرف نفسك به والا تعرف نفسك بنفسك من نفسك»[2]. اصلاً از آن طرف است. چون او را می‌دانی، خودت را می‌دانی. چقدر فرق می‌کند؟! الآن می‌گوییم: «من»، امام علیه السلام می‌فرمایند: همین که «من» می‌گویی و خودت را درک می‌کنی، چون درکی از او داری، «من» می‌گویی. اصلاً علم حضوری خودت به خودت، متفرع بر درک او است. اصلاً فضای دیگری است! این ادبیات با آنها چقدر تفاوت دارد!

یکی هم کلمه‌ی «معادله» بود.

شاگرد: اگر علم حضوری خودم بر خودم، متفرع بر علم حضوری خودم به خداوند است، پس چرا این قدر غفلت هست؟ یعنی از بداهت بدیهی است.

استاد: اتفاقا یکی از مطالب این است: «کلما ازداد الشیء وضوحا، ازداد خفائا». بله تشبیه؛ خداوند متعال که هیچ مقابل ندارد. اگر یک چیز بالمقابل را فرض بگیری‌د، می‌توانید حدس بزنید به چه صورت است. مثالی که بارها عرض کرده‌ام؛ کسی را فرض بگیری‌د که از وقتی به دنیا آمده است، همیشه در برابر چشمش، یک نور ثابت بوده است. یعنی هیچ وقت این نور مفقود نشده است، یک لحظه سایه و ظل و تاریکی و ظلمت را ندیده است؛ این نور ثابت همه‌جا بوده است. طلوع و غروب خورشید نبوده است که بگوید شب شد. خُب، آیا این شخص می‌داند نور به چه معنا است؟

نمی‌داند. چرا نمی‌داند؟؛ چون مقابلش را ندیده است. بلا تشبیه، شبیه ماهیای که در آب است، می‌گوید آب چیست؟! چون هرکجا رفته، آب دیده است. وقتی بیرون می‌آید، آن وقت می‌فهمد. آن هم نسبت به مخلوقات خدای متعال ممکن نیست؛ «لایمکن الخروج عن سلطانه»؛ کجا می‌خواهید، بروید که او نباشد؟، حاضر نباشد و نتواند احاطه او را لمس کند؟! «عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيباً»[3].

---

[1]. ابن‌شعبه‌ی بحرانی، تحف العقول، ج ۱، ص ۲۴۵.

[2]. همان، ص ۳۲۸.

[3]. شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، دعای عرفه، ج ۱، ص ۲۷۲.

بازبینی #2
ایجاد شده 20 سپتامبر 2024 11:39:21 توسط ... .
به روزرسانی شده 11 فوریه 2025 15:00:56 توسط ... .